

سرمایه انسانی، توانمندی انسانی

دکتر وحید محمودی*

چکیده

این نوشتار به روند تکاملی جایگاه انسان در نظریه‌های توسعه می‌پردازد، از هنگامی که نیروی انسانی تنها بعنوان يك عامل در حلقه عوامل تولید جای گرفت تا دهه کنونی که انسان محوری در جایگاه يك تئوری توسعه نشسته است. در دیدگاه‌های پیشین عامل سرمایه فیزیکی نقش اصلی و محوری داشته و نیروی انسانی نقشی فرودست بازی می‌کرده است و حتی گاهی عرضه نیروی کار نامحدود فرض می‌شده است. اما رفته رفته با مطرح شدن موضوعاتی چون بهره‌وری عوامل و لزوم مهارت و سلامت نیروی کار و با گسترش نظریه‌ها در زمینه توسعه و طرح مباحثی چون توسعه انسانی و توانمندی انسانی، انسان به جایگاهی والا و بسیار برتر از سرمایه فیزیکی دست یافت و حتی در دهه اخیر انسان - محوری بعنوان يك رویکرد غالب در توسعه مطرح شد. با اینکه در رویکردهای «سرمایه انسانی» و «توانمندی انسانی» انسان کانون توجه است، اما این دو باهمدیگر تفاوت بنیادین دارند. در نوشتارها در زمینه سرمایه انسانی بر نقش عاملی و ابزاری انسان در تقویت امکانات تولید انگشت گذشته می‌شود در حالی که رویکرد توانمندی انسانی بر نقش فاعلی و توانایی انسانها برای دستیابی به زندگی دلخواه و افزایش دامنه گزینشهای واقعی آنان متمرکز است.

رتال جامع علوم انسانی

انسان در ادبیات رشد و توسعه بیردازیم و تحلیلی از نگاه تازه تئوریهای توسعه به انسان داشته باشیم و آنرا با نگرشهای پیشین بسنجیم. آنگاه به تعریف و تبیین «رویکرد توانمندی انسانی» بعنوان نگاه پیشگام به انسان و سپس به بررسی جایگاه این رویکرد در ادبیات جدید توسعه و تفاوتهای دو مفهوم «سرمایه انسانی» و «توانمندی انسانی» خواهیم پرداخت.

پیشگفتار:

اهمیت نقش انسان در رشد و توسعه جوامع و وزن و جایگاهی که باید در این رهگذر به او سپرده شود از موضوعات برجسته در متون اقتصادی و اجتماعی بوده است. در این نوشتار بر آنیم که به روند تکاملی رویکرد به

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

گذری بر نقش انسان در تئوریهای رشد و توسعه

دخالت دولت در فرآیندهای اقتصادی به مشکل بیکاری پرداختند. نور کس هم بیکاری پنهان را عاملی برای انباشت سرمایه در کشورهای پر جمعیت و توسعه نیافته دانست و به کارگیری این نیروها در بخش صنعت را مورد توجه قرار داد.

با گذری بر دیدگاههای یادشده درباره نقش انسان در فرایند تولید، رشد و توسعه اقتصادی، دیده می شود در همه این دیدگاهها آنچه اهمیت دارد سرمایه مادی و فیزیکی و نقش آن در تولید و رشد اقتصادی است. در این دیدگاهها انسان تنها بعنوان یک عامل تولید برای در آمیختن با سرمایه فیزیکی مطرح شده است.

در دهه ۱۹۵۰ تئودور شولتز اهمیت «سرمایه انسانی» را بعنوان عامل تولید همسنگ با اهمیت سرمایه طبیعی و سرمایه فیزیکی معرفی کرد. این نگاه نو و به ظاهر ساده در دهه های اخیر اهمیت بسیار یافته و اقتصاددانان در پرتو آن به بازنگری در مفهوم سرمایه و سرمایه گذاری پرداخته اند و منابع تازه ای (جدا از انباشت سرمایه) که می تواند سبب افزایش تولید، بهره وری نیروی کار و سطح رفاه گردد مورد شناسایی و تأکید قرار گرفته است. در بسیاری از دیدگاههای پیشین، همچون دیدگاه آرتور لویس، عرضه نیروی کار نامحدود انگاشته می شد، اما تأکید بر تواناییهای علمی و فنی انسان و این اندیشه که «مهارت و آموزش بیشتر به معنای سرمایه بیشتر» است، رفته رفته انسان را در جایگاهی همسنگ با سرمایه نشاناد. اهمیت آموزش و بارآوری نیروی انسانی لازم برای توسعه و نقش آن بعنوان یک سرمایه زیر عنوان سرمایه انسانی در کنار سرمایه فیزیکی و طبیعی

پیشینه ادبیات مربوط به نقش انسان در رشد و توسعه اقتصادی به پایه گذاری علم اقتصاد و دیدگاههای آدام اسمیت بازمی گردد. تأکید نخستین نظریات بر نقش ابزاری انسان در رشد و توسعه اقتصادی بوده است. در نظریات اقتصاددانان کلاسیک، انسان تنها بعنوان یکی از نهادهای تولید در چرخه تولید کالاها و خدمات مورد توجه بوده و انباشت سرمایه عاملی کلیدی در رشد و توسعه اقتصادی به شمار می رفته است. انسان بودن عامل کار و تفاوت ماهوی آن با عامل سرمایه، در عمل به فراموشی سپرده شده بود. در این دیدگاه، این دو البته با برتری عامل سرمایه، ابزارها و متغیرهایی در دست کارفرما به شمار می آمدند که با بهره گیری از آمیزه ای از آنها می شد به سطوح یکسانی از تولید دست یافت، به گونه ای که کارفرما می توانست با جایگزینی آنها به میزان معینی از تولید برسد. پیروان این نظریات نگرشی یکسره غیر انسانی و صد درصد فیزیکی به عامل کار داشتند. در آن دوران جایگاه انسان بعنوان «نیروی کار» (labore force) همانند موجودی بی روح بود که ابزار دست کارفرما به شمار می آمد. آرام آرام انسان بودن عامل کار در چارچوب اصطلاح «نیروی انسانی» (human force) به جای «نیروی کار» پا گرفت. نظریه «ارزش کار» مارکس انباشت سرمایه را برخاسته از کار اضافی می دانست که به گونه در آمد، سود و یا بهره اضافی برای سرمایه داران نمود می یافت. مارکس به اهمیت نیروی انسانی و کار نیز به علت نقش آن در انباشت سرمایه های فیزیکی نظر داشت و رشد انباشت سرمایه را مایه گرفته از افزایش ساعات کار و افزایش شتاب تولید در پرتو بهبود کارایی و بهره وری نیروی کار می دانست. پس از آن، شومپیتر به نقش نوآوران و مبتکران که عهده دار هدایت سرمایه را به عهده داشتند توجه ویژه کرد و سود به دست آمده از نوسانهای دینامیک برآمده از نوآوری و اختراع را عامل اساسی تشکیل سرمایه فیزیکی دانست. او معتقد بود این سود تا هنگامی که نوآوری ادامه دارد، وجود خواهد داشت. بهبود بهره وری و کارایی عامل کار چیزی نبود جز افزایش مهارت های انسانی. شومپیتر همچنین بر نقش کارآفرینان، یعنی انسانهایی که فراتر از یک عامل صرف تولید دارای توانایی های ویژه کارآفرینی هستند انگشت گذاشت و بدینسان پایه های همسنگ شدن نیروی انسانی با سرمایه گذاشته شد. پس از آن کینز و هواداران وی نیز رشد و توسعه را نیازمند وجود و تشکیل سرمایه دانستند و با توجیه لزوم

○ با اینکه در رویکردهای «سرمایه انسانی» و «توانمندی انسانی» انسان کانون توجه است، اما این دو باهمدیگر تفاوت بنیادین دارند. در نوشتارها در زمینه سرمایه انسانی بر نقش عاملی و ابزاری انسان در تقویت امکانات تولید انگشت گذاشته می شود در حالی که رویکرد توانمندی انسانی بر نقش فاعلی و توانایی انسانها برای دستیابی به زندگی دلخواه و افزایش دامنه گزینشهای واقعی آنان متمرکز است.

که از تندرستی نیز برخوردارند به کار گیرد، نه تنها کارگران بهره‌وری بالایی خواهند داشت بلکه خواهند توانست سرمایه‌فیزیکی و تکنولوژی را به درستی به کار گیرند (پیامد خارجی). به سخن دیگر، تکنولوژی و سرمایه‌انسانی، هر دو در سیستم «درون‌زا» هستند. برای نمونه، تجربه‌ی اخیر کشورهای آسیای شرقی نشان می‌دهد که پیوندی نزدیک میان سرمایه‌انسانی تندرست و توسعه‌ی اقتصادی در این کشورها وجود دارد.

با افزایش تأکید بر نقش و اهمیت انسان در گذار توسعه، مفهوم «توسعه‌ی انسانی» در گزارش توسعه‌ی انسانی «برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل» (UNDP) در ۱۹۹۰ به کار گرفته شد. در این گزارش که اقتصاددانانی چون سن و محبوب‌الحق آنرا تنظیم کرده‌اند، انسان‌گرایی‌ها بر نامه‌های توسعه شناخته شده و هدف اساسی برنامه‌های توسعه فراهم کردن فضایی برای انسانها دانسته شده است که در آن خلاق و سازنده و عمر بتوانند زندگی سالم، خلاق و سازنده و عمر دراز داشته باشند. از این دیدگاه، توسعه باید برای مردمان و به دست مردمان تحقق یابد.

برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل متحد، توسعه‌ی انسانی را فرایند گسترش دامنه‌ی گزینش انسانها و بالا رفتن سطح رفاه در پرتو افزایش توانمندیها و بهبود کارکردهای آنان می‌داند، به گونه‌ای که زندگی برای آنان منصفانه، پربار و تحمل‌شدنی و پدیدآورنده‌ی توانایی ایفای نقش (مشارکت) باشد. برای سنجش توسعه‌ی انسانی و اندازه‌گیری دامنه‌ی گزینشهای انسانی در کشورها و رتبه‌بندی آنها، شاخصهایی مانند HDI, HPI و GDI به کار گرفته می‌شود. در این شاخصها متغیرهای بسیار چون سواد، بهداشت، آموزش، طول عمر، درآمد، جنسیت و... در نظر گرفته شده است.

در این دیدگاه برای نخستین بار در عمل نقش انسان از نقش سرمایه در فرآیند توسعه اقتصادی فراتر رفت و حتی در جایگاهی برتر از آن نشست، با این تعبیر که توسعه اقتصادی در اصل با توسعه‌ی انسانی تحقق می‌یابد. توسعه‌یافتگی نه تنها به دست انسانهای توسعه یافته محقق می‌شود بلکه معیار ارزیابی توسعه و درجه‌ی پیشرفت برنامه‌های توسعه نیز بر پایه‌ی توسعه‌ی انسانی و میزان رشد شاخصهای مربوط است. از این دیدگاه، انسان نه تنها ابزار توسعه که هدف توسعه بود، درحالی که پیش از آن حتی تأکید بر سرمایه‌انسانی از بعد ارزش و اهمیت ابزاری آن در فرآیند توسعه صورت می‌گرفت.

رویکرد توسعه‌ی انسان در واقع بازتاب نگاهی تکاملی به اندیشه‌های توسعه بود؛ اما نکته ظریفی در آن از نظر دور مانده بود: فرآیند و چگونگی رسیدن انسانها به جایگاه فاعل

○ با افزایش تأکید بر نقش و اهمیت انسان در گذار توسعه، مفهوم «توسعه‌ی انسانی» در گزارش توسعه‌ی انسانی «برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل» (UNDP) در ۱۹۹۰ به کار گرفته شد. در این گزارش که اقتصاددانانی چون سن و محبوب‌الحق آنرا تنظیم کرده‌اند، انسان‌گرایی‌ها بر نامه‌های توسعه شناخته شده و هدف اساسی برنامه‌های توسعه فراهم کردن فضایی برای انسانها دانسته شده است که در آن بتوانند زندگی سالم، خلاق و سازنده و عمر دراز داشته باشند. از این دیدگاه، توسعه باید برای مردمان و به دست مردمان تحقق یابد.

بیش از پیش برای اقتصاددانان روشن شد.

گفتنی است در الگوهای رشد اقتصادی که در دهه‌ی ۱۹۵۰ از سوی اقتصاددانان نئو کلاسیک مانند روبرت سولو و ترور سوآن (Trevor Swan) عرضه شده است، رشد اقتصادی تنها به میزان سرمایه و نیروی کار موجود در اقتصاد ربط داده شده و متغیرهای غیر اقتصادی مانند کیفیت سرمایه‌انسانی و سلامت نیروی کار در آنها نادیده گرفته شده است. این تئوریا پذیرفتند که به علت قانون نزولی بودن بازگشت نسبت به مقیاس، با افزایش سرمایه رشد اقتصادی کاهش خواهد یافت و بنابراین باید به تکنولوژی بعنوان عامل شتاب‌دهنده‌ی رشد توجه کرد. در این تئوریا تکنولوژی، یک متغیر برون‌زا برای الگو بود، ولی پژوهشهای تجربی نشان داد که تنها تکنولوژی نگهدارنده‌ی رشد اقتصادی بالا نیست و باید دیگر عوامل بیرون از الگوهای رشد کلاسیک را نیز در نظر گرفت.

با گسترش دیدگاههای مرتبط با نیروی انسانی در دهه‌ی ۱۹۸۰ الگوی تازه‌ای در ادبیات اقتصادی از سوی اقتصاددانانی چون پل رومر مطرح شد که «مدلهای رشد درون‌زا» خوانده می‌شود. در این الگو گستره‌ی نگرش به سرمایه، سرمایه‌انسانی را نیز در بر می‌گیرد؛ سرمایه‌ای که گذشته از مهارت بر تندرستی نیروی کار نیز تأکید می‌ورزد. به بیان ساده، اگر بنگاه سرمایه‌گذار کارگران باسواد و ماهر را

جنبه‌های گوناگون زندگی را بازمی‌تاباند، در حالی که توانمندی بیان‌کننده فرصت‌هایی است که هدایتگر زندگی انسان است.

از دید آمار تیاسن بعنوان نخستین اندیشمندی که واژه «توانمندی» را به کار گرفت هر کس دارای توانمندی ویژه یا شماری از توانمندیها است که در برگیرنده کارکردهای دست‌یافتنی یا ممکن می‌باشد. بنابراین کارکردهای می‌تواند بالفعل یا بالقوه باشد. پیروان سن، این کارکردهای بالقوه را توانمندی می‌نامند. گفتنی است که مراد از توانمندی در اینجا توانمندیهایی است که در حوزه عمومی و اجتماع نمود می‌یابد، نه توانمندیهایی که هیچ‌گاه امکان بروز پیدا نمی‌کند. توانمندیها آزادی به ارمان می‌آورد که در پرتو آن هر کس شیوه زندگی خود را ارزشگذاری می‌کند زیرا توانمندی نشان‌دهنده منابع در آمد و سطح مطلوبیت به دست آمده است. کوتاه سخن اینکه، رویکرد «توانمندی» شیوه‌ای از اندیشیدن و نگرشی است تازه به پدیده‌ها و موضوعات و بر این باور استوار است که مفهوم‌سازی و ارزیابی مقوله‌هایی چون تهیدستی، نابرابری، سیاست اجتماعی، کارایی و توسعه و... باید در فضای «کارکردها» و «توانمندیها» انجام گیرد. این رویکرد به آزادیهای اساسی و فرصت‌های واقعی انسانها بر پایه توانمندیهای آنان توجه دارد و خواستار تمرکز سیاستها بر گسترش آزادیهای مردمان است. بدین سان گسترش آزادیها و افزایش توانمندیهای انسانی، کانون نظریه‌های تازه در زمینه توسعه شده است که به آن خواهیم پرداخت.

جای «توانمندی انسانی» در نظریات تازه توسعه

رویکرد «توانمندی» در حوزه‌های گوناگون مانند تئوری گزینش اجتماعی، اقتصاد رفاه، تهیدستی و نابرابری، اقتصاد کلاسیک، فلسفه اخلاق، اخلاق توسعه، اقتصاد توسعه، تئوریهای سیاسی و اجتماعی، آموزش، الهیات و... کاربرد یافته است اما در همه این حوزه‌ها پژوهشگران برداشتهایی متفاوت از این رویکرد داشته‌اند. در این نوشتار تلاش شده است بیشتر بر کارکرد این مفهوم و رویکرد در اقتصاد توسعه تکیه شود.

چنان که گفته شد، این رویکرد به آزادیهای اساسی و فرصت‌های واقعی انسانها بر پایه توانمندیهای آنان توجه دارد و بر آن است که سیاستها باید معطوف به گسترش آزادیهای انسان باشد.

ویژگی تئوریهای رایج توسعه (جز رویکرد بر پایه توانمندی) این است که همواره در آنها بر رشد اقتصادی

توسعه (نه عامل توسعه). از این رو در روند دگرگونی جایگاه انسان در اندیشه‌های توسعه، دیدگاههای تازه‌ای مطرح شد که بر افزایش توانمندیهای انسانی تأکید داشت؛ توانمندیهایی که در فرآیند توسعه نقش فاعلی به انسان می‌بخشد و فراخ‌تر شدن دامنه گزینشهای او را ممکن می‌سازد. نگاه انسان محور و رویکرد «توسعه به مثابه آزادی» (سن - ۱۳۸۲) پایه و شالوده این دیدگاه است؛ دیدگاهی که در عین نزدیکی با مباحث توسعه انسانی، رویکردی متفاوت به شمار می‌رود. به سخن دیگر، با این رویکرد، انسان‌محوری برای نخستین بار در دل تئوری توسعه می‌نشیند. این رویکرد که به رویکرد توانمندی نیز تعبیر می‌شود از سوی آمار تیاسن در دهه ۱۹۹۰ مطرح شد و هواداران بسیاری پیدا کرد.^۱

تعریف و تبیین مفهوم «توانمندی انسانی»

رویکرد توانمندی انسانی را که نخستین بار آمار تیاسن برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۹۸ مطرح کرد، بیانگر آن است که رفاه فردی و ترتیبات اجتماعی بر این اصل استوار است که مردمان چه می‌خواهند و چه می‌توانند بکنند. در این دیدگاه، در ارزیابی رفاه فردی، نگاه از مطلوبیت، منابع و درآمد به سوی کارکردهای می‌چرخد. کارکردها بر خواسته‌ها و کار انسانها و مواردی چون برخورداری از تندرستی، امکان مشارکت اجتماعی، داشتن مسکن و... استوار است. کارکردها فراتر از جنبه مادی رفاه است و می‌تواند بالفعل یا بالقوه (توانمندیها) باشد.

در یافتن مفهوم توانمندی به ما کمک می‌کند که نخست چارچوبی فکری برای ارزیابی سود شخصی و ترتیبات اجتماعی بیابیم؛ دوم، برای نقد دیگر روشها از این مفهوم بهره گیریم؛ و سوم فرمولی برای سنجشهای میان فردی رفاه به دست آوریم. بر این پایه می‌توان گفت که رویکرد «توانمندی» گونه‌ای شیوه اندیشیدن است که هدفهایی چند را دنبال می‌کند. چنان که پیشتر گفته شد، رویکرد «توانمندی» بر کارکردها و توانمندیها استوار است. کارکردها بر وجود و کارهای فرد و توانمندیها بر آمیزه‌های گوناگونی از کارکردها که انسان می‌تواند به آنها برسد اشاره دارد. بنابراین توانمندی مجموعه‌ای از کارکردها است که فرد را به شیوه خاصی از زندگی رهنمون می‌شود. کارکردها و توانمندیهای یک انسان در ارتباط با هم ولی متفاوت از یکدیگرند. کارکرد به آنچه انسان به آن دست یافته گفته می‌شود، در حالی که توانمندی به معنای توانایی دستیابی است. کارکردها بیشتر در ارتباط با شرایط زندگی است زیرا

ادبیات فلسفی نابرابری ریشه دارد. بر پایه رویکرد «توانمندی»، در ارزیابی و سنجش رفاه یا سیاستگذاری‌ها، به جای اینکه تنها بر وضع روانی مردمان یا میزان کالاهایی که برای مصرف در اختیار دارند، تکیه شود، باید بر آنچه می‌توانند باشند و آنچه انجام می‌دهند، تمرکز کرد.

بر پایه پیشنهادهای واقع‌بینانه سن و بیروانش بوده است که گزارشهای سالانه سازمان ملل در زمینه توسعه انسانی بر شالوده‌های ارزشی رویکرد «توانمندی» سن تنظیم می‌شود. به بیان دیگر، امروزه رویکرد «توانمندی» آرام آرام به یک الگو تبدیل شده است که کارکردی فراتر از ترتیبات موجود دارد و دیگر تنها اقتصاد رفاه و فلسفه آزادی را در بر نمی‌گیرد. حتی می‌توان گفت رویکرد «توانمندی» بر تعریف و کارکرد کل اقتصاد نیز اثر گذاشته است.

رویکرد «توانمندی» چارچوبی فکری برای اندیشیدن در زمینه مسائل ارزشی به دست می‌دهد و به اطلاعات ضرور برای ارزیابی داورها و همچنین قیود اجتماعی اثرگذار بر رفاه جامعه و انسانها اشاره دارد. برای نمونه، رویکرد «توانمندی» می‌تواند برای اندازه‌گیری تنگدستی و نابرابری به کار گرفته شود یا روشی جایگزین برای روش تجزیه و تحلیل هزینه-فایده مطلوبیت گرایان به شمار آید. همچنین این رویکرد می‌تواند برای ارزیابی کارایی نیز به کار رود.

بر سرهم رویکرد «توانمندی» بر آزادیها برای دست یافتن و بویژه بر توانمندیها برای کارکرد تمرکز دارد. بر این پایه کالاها (چه کالاهای بازاری، غیربازاری، درآمدی و انتقالی) بخشی از محیط فرد را تشکیل می‌دهد و ابزارهایی است برای به دست آوردن توانمندی؛ توانمندیهایی که انسانها در پرتو آن آزادی به دست می‌آورند؛ آزادی‌هایی که بنیان کارکرد انسانها شمرده می‌شود. بنابراین در این چارچوب، توانمندی، داشتن آن دسته آزادیهای اساسی

بعنوان مهمترین راهکار تأکید می‌شود و اگر در گذر زمان به مباحثی چون تنگدستی و توزیع درآمد و حتی آموزش و توسعه سیاسی و مدنی پرداخته شده، نه از باب توجه به نقش فاعلی و کلیدی این مؤلفه‌ها در پایداری توسعه، بلکه از باب ابزار پنداری آنها بوده است؛ یعنی همواره هدف بر پایه رشد اقتصادی تنظیم شده و توسعه سیاسی، عدالت اجتماعی و... به خودی خود فاقد اصالت لازم دانسته شده‌اند و ارزشی که به آنها داده شده از جهت جایگاه و نقشی ابزاری است که در فرآیند توسعه اقتصادی دارند.

هر چند آشکار است که رشد اقتصادی از پایه‌های اساسی توسعه اقتصادی است، اما چه بسا که با محور شمرده شدن رشد اقتصادی در توسعه کشورها دیگر نیازها و ارزشها از یاد برود. از این رو تأکید بر این نکته است که باید به همه جنبه‌های توسعه پرداخته شود و تهیدستی و نابرابری و بسیاری دیگر از کمبودها مانند فرصت‌های اجتماعی (چون آموزش) نباید در پای توجه صرف به رشد اقتصادی قربانی شود.

دیگر نارسایی‌های رایج توسعه از تعریفی مایه می‌گیرد که از توسعه و توسعه نیافتگی می‌شود. توسعه نیافتگی را در چه می‌دانیم؟ روشن است که اگر توسعه نیافتگی را بر پایه ناچیز بودن رشد اقتصادی و اندک بودن درآمد سرانه معنا کنیم، راهبردهای پیشنهادی تنها همین کمبودها و نارسایی‌ها را نشان می‌گیرد. اما اگر توسعه نیافتگی را به معنای وجود مجموعه‌ای از مشکلات همچون تنگدستی، درآمد سرانه اندک، توزیع نامتعادل، نبود آزادیهای سیاسی و... بگیریم، دیگر فرآیند توسعه تنها بر رشد اقتصادی و حتی توسعه اقتصادی استوار نخواهد شد و راهبردها با هدف از میان بردن همه نارساییها تنظیم خواهد شد.

کشورهای در حال توسعه باید در برنامه‌های توسعه خود مفهومی از توسعه را در نظر گیرند که معطوف به ارزش ذاتی مقوله‌هایی چون آزادی سیاسی، کاهش تنگدستی و نابرابری، افزایش رفاه و امکانات اقتصادی و... باشد و فرایند توسعه را فرآیند تحقق آرام آرام همه این دستاوردها بدانند و راهبردهای توسعه خویش را بر این پایه استوار سازند.

رویکرد «توسعه به مثابه آزادی» ضمن توجه به همه رویکردهای پیشین در زمینه توسعه، مفهومی تازه از توسعه به دست می‌دهد؛ رویکردی که گسترش مفهوم آزادی، کرامت و توانمندیهای انسانی در آن نقش اساسی دارد. رویکرد «توانمندی» آمار تیا سن هم در اقتصاد رفاه و هم در

○ برنامه توسعه سازمان ملل متحد،

توسعه انسانی را فرایند گسترش دامنه گزینش انسانها و بالا رفتن سطح رفاه در پرتو افزایش توانمندیها و بهبود کارکردهای آنان می‌داند، به گونه‌ای که زندگی برای آنان منصفانه، پربار و تحمل‌شدنی و پدیدآورنده توانایی ایفای نقش (مشارکت) باشد.

کارهایی چون خواندن، کار کردن، فعالیت سیاسی و حتی بر خورداری از جنبه‌های مثبت زندگی مانند تندرستی و باسوادی شکل می‌گیرد.

در رویکرد توانمندی بعنوان رویکردی تازه به توسعه، گسترش آزادی، هم بعنوان هدف و هم بعنوان ابزار توسعه دیده شده است و به بیانی در این رویکرد، توسعه جوهره امکان‌های آزادی شناخته شده است. این آزادی‌ها عبارت است از آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، شفافیت و نظام حمایتی تضمین شده. بنابراین از این دیدگاه، توسعه هنگامی محقق می‌شود که عوامل اساسی ضد آزادی از میان برود؛ عواملی چون تنگدستی و ستم، کمبود فرصت‌های اقتصادی، محرومیت‌های نظام‌مند اجتماعی، بی‌توجهی به تأمین امکانات عمومی، نبود رواداری، دخالت بیش از اندازه دولت‌های سرکوبگر و... بدین‌سان، در این رویکرد، توسعه نیافتگی همسنگ نبود یا کمبود آزادی و تنگدستی به معنای محرومیت از توانمندیها گرفته می‌شود.

در این رویکرد، دیدگاهی عامل‌گرا بر فرآیند توسعه حاکم است و انسانها با برخورداری از فرصت‌های اجتماعی کافی، می‌توانند به گونه مؤثر سر نوشت خود را رقم زنند و به یکدیگر کمک کنند.

سن معتقد است اگر توجه محدود ما به دستیابی به درآمد جای خود را به توجه جامع به محرومیت از توانمندیها بدهد، به شناخت بهتری از فقر در زندگی انسانی و آزادیها بر پایه آگاهی‌های گوناگون دست می‌یابیم. به بیان روشنتر، این دیدگاه بعنوان دیدگاهی «آزادی محور» بیشتر شیوه زندگی انسانها را در نظر می‌گیرد تا سطح درآمدی که دارند.

تفاوت سرمایه انسانی و توانمندی انسانی

هر چند در رویکرد «سرمایه انسانی» و نیز در رویکرد «توانمندی انسانی» انسان کانون توجه است اما این دو با هم فرق دارند: در اولی تمرکز بر نقش فاعلی انسان در افزایش و بهبود امکانات تولید است؛ در دومی بر توانمندی انسانها برای دستیابی به زندگی دلخواهشان و افزایش گزینشهایی واقعی که می‌توانند بکنند تأکید می‌شود. بنابراین با وجود پیوندهای نزدیک میان این دو رویکرد، معیارهای ارزیابی در آنها و نوع نگرش آنها به انسان متفاوت است. در رویکرد «سرمایه انسانی» نگاه ابزاری به انسان حاکم است، در حالی که در رویکرد «توانمندی انسانی» کرامت او هدف و غایت توسعه است. آنان که نگاه ابزاری به انسان دارند، فرایند

است که مردمان برای دستیابی به زندگی دلخواه از آن برخوردارند. از این دیدگاه نمی‌توان انسانها را تنها همچون نیازمندی نگرست که فرایند توسعه نیازهای آنان را تأمین می‌کند، بلکه انسانها باید خود عهده‌دار رفاه خویش باشند و بتوانند در مورد توانمندیهای خود تصمیم بگیرند. این رویکرد به آزادیهای اساسی و فرصت‌های واقعی انسانها بر پایه توانمندیهای آنان توجه و بر این نکته تأکید دارد که سیاستها باید بر گسترش آزادیهای مردمان متمرکز باشد.

گفتنی است که مراد از کالاها و خدمات در اینجا، کالاها و خدمات تبدیل شدنی به درآمد یا پول نیست. برای جلوگیری از تبدیل شدن این رویکرد به رویکردی بازارمحور، کالاها و خدمات مورد اشاره در این چارچوب ویژگیهایی دارد که می‌تواند توانمندی به بار آورد و آنها را برای مردمان خواستنی کند و زیر تأثیر سه عامل می‌تواند پایه و اساس کار کرد شود. این عوامل عبارت است از ویژگیهای فردی انسانها (حالات فیزیکی، جنس و...)، ویژگیهای اجتماعی (سیاستهای عمومی، هنجارهای اجتماعی، تبعیض‌ها و...) و ویژگیهای محیطی (آب و هوا، کالاها و خدمات عمومی، نهادها و زیرساختها).

در این رویکرد چیزهایی که فرد به دست آورده است چندان مورد توجه نیست بلکه «توانمندی برای کار کردن» کانون توجه است. کارکردهای هر کس در چیزهایی نمود دارد که در زندگی او وجود دارد، در حالی که توانمندی فرد آمیزه‌ای است از چیزهایی که توان دستیابی به آنها یا گزینش آنها را دارد. بنابراین توانمندی پیوندی نزدیک با «نظریه فرصت» دارد ولی نباید این دورا یکی دانست. بر پایه آنچه پیشتر گفته شد کارکرد انسانها به عوامل گوناگون بستگی دارد. از این رو نمی‌توان کارکردهایی را بر شمرد که بتوان گفت که بر پایه آنها آزادی‌های مورد نیاز به دست آمده است یا نه. بنابراین در رویکرد توانمندی فهرستی از کارکردها و قابلیت‌ها جستجو نمی‌شود زیرا این رویکرد رویکردی جامع و کلی است و نباید تنها بایک فهرست برای آن محدودیت ایجاد کرد. از سوی دیگر، فرایند گزینش و آزادی گزینش است که دامنه توانمندی را آشکار می‌سازد. بنابراین چنان که آمار تیاسن می‌گوید اگر گزینش فرد بر پایه فرایندی دموکراتیک باشد، توانمندیها و آزادی‌های به دست آمده سیاستها را تأیید می‌کند و کارکردها در آن فضا مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

از این رو سن بر آن است که باید بر آزادیهای واقعی مردمان برخوردار از زندگی ارزشمند متمرکز شویم؛ آزادیهایی که در پرتو توانمندی انسانها برای انجام دادن

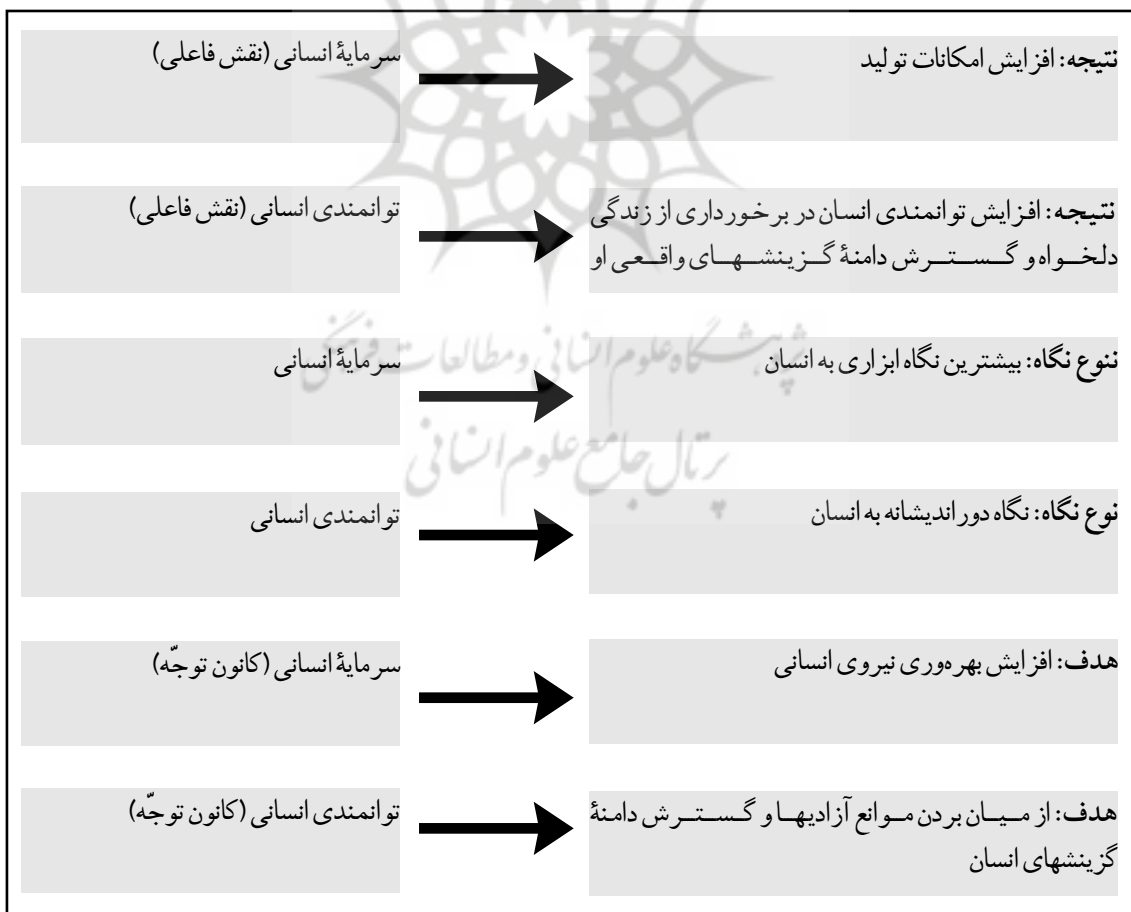
فرایند توسعه مورد توجه باشد، چنان که در نمودار (۱) می بینیم، انسان بعنوان یکی از عوامل تولید در فرایند توسعه دارای ارزش است و هر گونه تلاش بهبود کیفیت سرمایه انسانی با هدف افزایش بهره‌وری و سرانجام سودآوری در فرایندهای تولید ارزشگذاری می‌شود.

در چنین فضایی، انتظار می‌رود جوامعی که سرمایه انسانی پیشتری دارند بتوانند به سطوح بالاتری از رفاه اجتماعی دست یابند زیرا رفاه در این دیدگاه با میزان درآمد و مقدار مطلوبیت حاصل از مصرف کالاها و خدمات سنجیده می‌شود؛ اما اگر در فرایند توسعه، توانمندیهای انسانی محور باشد، هدف از توسعه از میان برداشتن موانع و افزایش دامنه گزینشهای انسانی برای دسترسی به یک زندگی دلخواه است. در این فضا است که توسعه یافتگی با فرهنگ جوامع پیوند می‌یابد و درجه توسعه یافتگی با توجه به تعریفی که فرهنگ‌های گوناگون از انسان آزاد دارند روشن می‌شود. در این شرایط همه فرهنگها توان تحقق بخشیدن به توسعه را

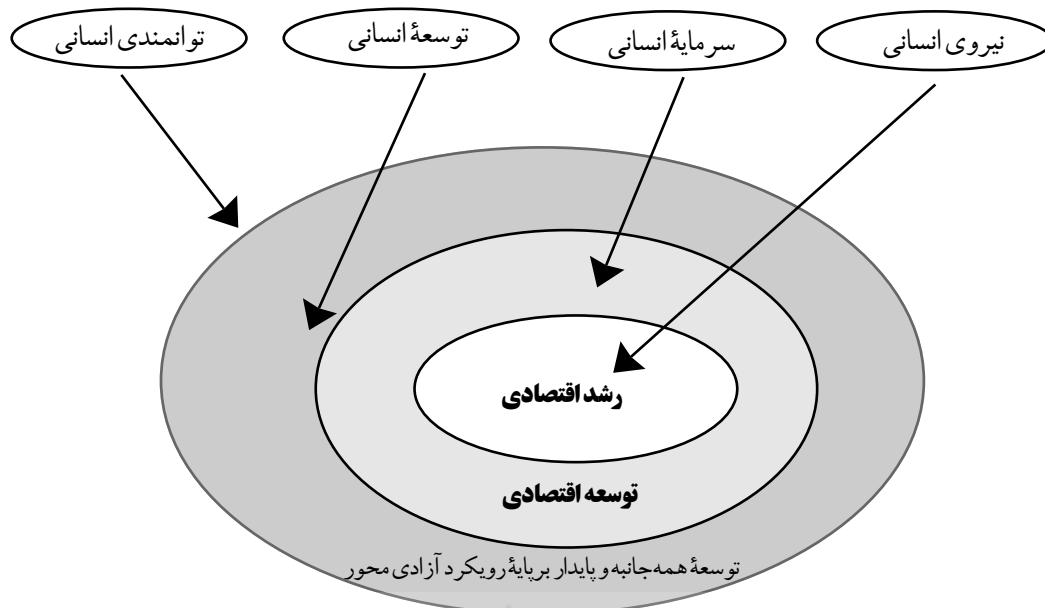
راهکار افزایش توانمندیهای انسان و بهبود بهره‌وری او را تنها در آموزش و تندرستی او خلاصه می‌کنند، ولی از دید کسانی که به توانمندیهای انسان می‌اندیشند راههای افزایش توانمندیهای انسانی، گوناگون است. توانمندیهای انسانی در پر تو گسترش آزادیهایی چون مشارکت سیاسی و حضور در مباحث عمومی، برخورداری از امکانات و تسهیلات اقتصادی، دسترسی به فرصت‌های مناسب اجتماعی مانند آموزش و بهداشت و بیمه و قرار گرفتن زیر چتر حمایتی و فضای امن اجتماعی (امنیت به معنای عام) می‌تواند نمود و افزایش یابد. به سخن دیگر، اگر کانون توجه سرمایه انسانی به مفهوم متعارف باشد، هدف، دست بالا، افزایش بهره‌وری نیروی انسانی خواهد بود اما اگر توانمندی انسانی مورد نظر باشد، هدف چیزی نخواهد بود جز از میان رفتن همه موانع آزادی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و گسترش دامنه گزینشهای انسان.

بنابراین اگر نقش انسان تنها بعنوان سرمایه انسانی در

(نمودار ۱)



نمودار (۲) - روند تکاملی نقش انسان در فرایند توسعه



گسترش دامنه گزینشهای انسان از راه توجه به توانمندیهای او برای داشتن کارکردهای بالقوه در جامعه به منظور تحقق توسعه می داند و نقش فاعلی انسان و عزت و کرامت او کانون برنامه های توسعه است.

پی نوشتها

۱. گفتنی است که اصطلاح توانمندی انسانی نخستین بار در دهه ۱۹۸۰ از سوی آمار تیا سن به کار گرفته شد، اما او این مفهوم را در دهه ۱۹۹۰ بعنوان یک رویکرد توسعه مطرح کرد.

منابع و مآخذ:

- سن، آمار تیا: توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- Gasper, Des (1997), "Sen's Capability Approach and Nussbaum's - 2, 281-302.
- Sen, Amartya (1993), "Capability and Well-being", in Martha Nussbaum and Amartya Sen (eds), **The Quality of Life**, Oxford: Clarendon Press.
- Sen, Amartya (1990), "Justice: Means versus Freedoms", **Philosophy and Public Affairs**, 19, 111-121.

خواهند داشت و جوامع برای رسیدن به توسعه یافتگی، و امداد فرهنگهای بیگانه نخواهند بود. در رویکرد برپایه توانمندی انسانی، نقش انسان در توسعه نقشی ایزاری نیست بلکه خود انسان هدف توسعه است که باید با به دست آوردن توانمندی، راه توسعه را هموار سازد.

فشرده سخن اینکه نوع نگاه به انسان در این رویکرد را می توان اوج تکامل دیدگاهها درباره نقش انسان در توسعه به شمار آورد و بر جامعیت تعریف توسعه از این دیدگاه تأکید کرد. با توجه به آنچه گفته شد، نمودار (۲) روند تکامل نقش انسان در فرایند توسعه را نشان می دهد:

بهره سخن

از آنجا که یکی از مهمترین و اثرگذارترین عوامل در فرایند توسعه، نیروی انسانی است، چگونگی و نوع نگاه به نقش او در توسعه مایه تعریفها و اندازه گیریهای متفاوت از توسعه بوده است. تا یک دهه پیش نگاه ایزاری به انسان در فرایند توسعه حاکم بوده است ولی با مطرح شدن رویکرد «توانمندی انسانی» از سوی آمار تیا سن، نگاه تازه ای به انسان در مفهوم سازی توسعه افکنده شده و انسان هم نقش «ایزار» و هم نقش «هدف» یافته است. به سخن دیگر، از این دیدگاه، انسان هم ابزار توسعه است، هم هدف توسعه. این رویکرد هدف فرایند توسعه را از میان برداشته شدن موانع آزادیها و